

چکیده

کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی نوشته سید جواد ورعی، پژوهشی در جامعه اسلامی را پژوهیده است. است که در ده فصل، موضوع [نافرمانی مدنی](#) نویسنده ضمن تعریف نافرمانی مدنی و مقاومت تلاش کرده است تفاوت آن را با بغی، محاربه و افساد فی الارض توضیح دهد. نویسنده حق نافرمانی مدنی در دولت‌های مشروع دینی را می‌پذیرد و حاکمان را ملزم به رعایت حقوق نافرمانان می‌داند و از سوی دیگر برای نافرمانی شرایط و قیودی تعریف می‌کند تا مرز نافرمانی مدنی روشن باشد و حقی از مردم ضایع نشود. هر چند [افساد فی الارض](#) با [بغی](#)، [محاربه](#) حق نافرمانی را نیز تا جایی روا می‌داند که به اخلال در نظام اجتماعی، اضرار به غیر و تضعیف حکومت اسلامی منتهی نشود.

نویسنده در اثبات مدعای خود گاه برداشت‌های موسّع از روایات کرده است. در مواردی نیز تنها دلیل او سیره پیامبر اسلام(ص) یا امیر مومنان(ع) است که برای اثبات مدعا ناکافی است. با این حال این کتاب گامی مناسب در توسعه فقه سیاسی شیعه با تکیه بر حقوق مردم محسوب می‌شود.

نگاهی گذرا به کتاب

کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی نوشته سید جواد ورعی کتابی است در حوزه فقه سیاسی و اجتماعی که با همکاری انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها) و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه منتشر شده است. هدف نویسنده روشن‌تر شدن مرزهای حقوق شهروندی و حقوق حاکمان است و دغدغه اصلی او آن است که حاکمان نتوانند با عناوینی مثل «بغی»، «محاربه» یا «افساد فی الارض» منتقدان را مجازات کنند و البته منتقدان نیز حد و مرز خود را بشناسند و برای هر اعتراضی نظم جامعه را به هم نریزند.

ساختار کتاب

کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی ساختاری پژوهشی دارد و غیر از مقدمه، در ده فصل سامان گرفته است. نویسنده در مقدمه ضمن طرح پرسش اصلی و پرسش‌های فرعی، روش و پیشینه تحقیق را تبیین کرده است. فصل اول به مفاهیم و کلیات موضوع اختصاص دارد و مفاهیمی مثل فرمانبرداری، نافرمانی مدنی، [مقاومت](#) [مدنی](#)، [انقلاب](#)، [شورش](#)، بغی، محاربه، دولت مشروع و دولت نامشروع را توضیح داده است. نویسنده برای روشن‌تر شدن موضوع تحقیق، وارد مباحث فقهی «بغی» و «محاربه» می‌شود و معیارهای تحقق هر یک را بیان می‌کند. و در پایان فصل نیز منظور از دولت مشروع و نامشروع را روشن می‌کند.

در فصل‌های بعد به مبانی فرمانبرداری، فلسفه حق نافرمانی، قلمرو فرمانبرداری و نافرمانی، استثنائات جواز نافرمانی، وظایف دولت‌ها در برابر نافرمانی مدنی و نیز مرجع تشخیص روایی و ناروایی نافرمانی پراخته است.

درباره نویسنده

معروف به سید جواد ورعی (متولد ۱۳۴۲ش)، استاد سطوح عالی [سید جواد رایی ورعی](#) و پژوهشگر در حوزه علمیه قم است. گرایش او بیشتر فقه سیاسی و اجتماعی است. مقالات زیادی منتشر کرده است. که تعدادی از آنها در پایگاه پرتال جامع علوم انسانی و او می‌توان با پایگاه مجلات تخصصی نور قابل مشاهده است. در [پایگاه شخصی](#) کتاب‌های تالیفی او نیز آشنا شد.

و مدت‌های طولانی نیز ورعی به مدت چهار سال سردبیر [فصلنامه حکومت اسلامی](#) همکار صفحه حوزه روزنامه جمهوری اسلامی بوده است. بیشتر آثار پژوهشی او با و مرکز تحقیقات حج بوده همکاری [پژوهشگاه حوزه و دانشگاه](#)، [دیرخانه مجلس خبرگان](#) است. حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان، امام خمینی و احیای فکر دینی، پژوهشی در اندیشه سیاسی نائینی، و حقوق شهروندی در اندیشه اسلامی عناوین برخی از کتاب‌های او هستند.

نقدهای منتشر شده

جلسه نقد و گفتگو درباره کتاب بررسی فقهی فرمان‌برداری و نافرمانی مدنی در ۱۱ آذر ۱۳۹۵ برگزار شد. گزارش تفصیلی این نشست با عنوان «نگاه و نقدی بررسی فقهی منتشر فرمان‌برداری و نافرمانی مدنی» در سومین شماره [دوفصلنامه مطالعات فقه معاصر](#) [گزارش را از اینجا بخوانید](#). شده است

هم‌چنین در اسفند ماه ۱۳۹۵ جلسه‌ای با عنوان مناظره درباره حق انتقاد در حکومت اسلامی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد. در این جلسه محمدحسن ضیایی فر و علی محمدی جورکویه درباره موضوع انتقاد در حکومت اسلامی و ناظر به کتاب بررسی فقهی فرمان‌برداری سخنرانی کردند. ورعی به پرسش‌ها و انتقادات [گزارش این نشست را اینجا بخوانید](#). پاسخ داد

مقاله عصیان مشروع به قلم محمدکاظم حقانی فضل با نگاهی انتقادی به این کتاب در [مقاله را از اینجا بخوانید](#). شماره هفتم فصلنامه نقد کتاب فقه و حقوق منتشر شده است

محتوای کتاب

محتوای کتاب بررسی فقهی فرمان‌برداری و نافرمانی مدنی در یک مقدمه و ده فصل جای گرفته است. در مقدمه کتاب پیشینه، روش، منابع و سرفصل‌های بحث بیان شده است. فصل اول به کلیات و تعریف مفاهیم اختصاص یافته و فصل دهم نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است.

مبانی فرمان‌برداری و فلسفه حق نافرمانی

نویسنده در فصل دوم که مبانی فرمان‌برداری نام دارد، پنج دیدگاه قرارداد اجتماعی، رضایت عمومی، اراده عمومی، عدالت، و اراده خالق انسان را به عنوان مبانی فرمان‌برداری مطرح می‌کند و از آنجا که نظریه مقبول او نظریه اخیر است دلیل عقلی و

دلایل نقلی آن را نیز توضیح می‌دهد. فصل سوم نیز با عنوان فلسفه حق مقاومت و نافرمانی مدنی به نوعی ادامه منطقی فصل دوم است و نویسندگان در آن حق نافرمانی شهروندان را بر اساس هر یک از مبانی پیش‌گفته تبیین کرده است.

قلمرو فرمان‌برداری و نافرمانی مدنی

قلمرو فرمان‌برداری و نافرمانی مدنی، عنوان فصل چهارم کتاب است. مؤلف در این بخش جرم و گناه را تعریف کرده و چهار فرض مترادف بودن جرم و گناه، اعم بودن گناه از جرم، اعم بودن جرم از گناه، و رابطه عموم و خصوص من وجه بین جرم و گناه را مطرح می‌کند و خود فرض آخر را می‌پذیرد. سپس برای برای تبیین این فرض، در بحثی بسیار مبسوط شش نظریه فقهی درباره لزوم تعزیر مرتکب گناه ارائه می‌کند و پنج نظریه را به همراه دلایل آن‌ها نقل و نقد می‌کند. و در ادامه تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا هر جرمی گناه است و عقاب دارد؟ و در همین راستا نخست سه نظریه درباره ماهیت حکم حکومتی و قوانین دولتی را نقل می‌کند و در گفتار بعد با ذکر ادله، آن نظریات را نقد (م ۱۳۶۸)، علامه طباطبائی (م) و ارزیابی می‌کند. این سه نظریه از آثار [امام خمینی](#) (۱۳۶۰) و آیت الله صافی گلپایگانی اصطیاد شده‌اند. نویسندگان در این بحث بدون تفکیک نظریه‌ها، چهار دسته از آیات قرآن و شش دسته از روایات از جمله مقبوله عمر بن حنظله و نامه امام علی (ع) به مالک اشتر را مورد استناد قرار می‌دهد.

مقاومت و نافرمانی در دولت‌های مشروع و نامشروع

در فصل پنجم و ششم مؤلف مقاومت و نافرمانی در دولت‌های مشروع و نامشروع را بررسی کرده است. ورعی اشاره می‌کند که مشروعیت حکومت‌ها را هم به اعتبار روش حکومت‌داری می‌توان سنجید، هم با معیار شخص حاکم. در این کتاب معیار تقسیم‌بندی شخص حاکم است. از سوی دیگر حکومت نامشروع نیز به به عادل و غیر عادل قابل تقسیم است. نویسندگان درباره جواز نافرمانی مدنی در مقابل قوانین عادلانه حکومت نامشروع تشکیک می‌کنند (ص ۱۴۷) هر چند در سطور بعدی حق نافرمانی را در راستای اسقاط حاکمیت نامشروع تأیید می‌کنند. (ص ۱۴۹) و در ادامه برای جواز نافرمانی در مقابل تصمیمات غیر عادلانه حاکمان به پنج دسته از آیات قرآن و سیره و سنت معصومان (ع) در دوران حاکمان جور تمسک می‌کنند. او مواردی از مخالفت‌های امیرالمومنین (ع) با تصمیمات خلفا، به خصوص خلیفه سوم را نقل می‌کند و همچنین به مخالفت‌های افرادی مثل ابوذر، مقداد، عمار و مالک اشتر اشاره می‌کند که با سکوت معصومان تأیید شده‌اند.

وظیفه دولت‌ها، مرجع تشخیص، استثناءهای نافرمانی

در فصل هفتم کتاب نویسندگان درباره این پرسش بحث می‌کنند که چه مواردی از نافرمانی ناروا است؟ و در فصل هشتم واکنش‌های دولت در برابر نافرمانی مدنی را مورد بررسی قرار داده و وظیفه دولت را به ترتیب، بررسی مدعای نافرمانان، اقناع ایشان، مدارا و افشاگری، ارجاع به داور نهادی قانونی و بالاخره اجرای محرومیت‌های اجتماعی متناسب با نافرمانی‌های ناموجه برمی‌شمرد. و بالاخره فصل نهم کتاب ناظر به تعیین مرجع تشخیص موارد مجاز نافرمانی است. نویسندگان دو احتمال را بررسی می‌کنند؛

نخست آحاد مردم مثل موارد امر به معروف و نهی از منکر، و دیگری نهادهای مستقل درون حاکمیت

مدعیات

مفهوم‌شناسی و مرزگذاری با دیگر مفاهیم همگن

از نظر ورعی، نافرمانی مدنی با سه شاخصه خشونت‌پرهیزی، مسئولیت‌پذیری و محدودیت شناخته می‌شود. (ص ۱۰) و چنین تعریف می‌شود: «سرپیچی از قوانین، مقررات، سیاست‌ها و تصمیم‌های ناعادلانه یا بر خلاف شرع حکومت با هدف لغو یا تغییر آن، بدون نقض اصل حاکمیت؛ مشروط بر آن‌که نقد، انتقاد و اعتراض و اقدامات قانونی به نتیجه نرسیده باشد». (ص ۱۰) تفاوت نافرمانی با مقاومت مدنی نیز در آن است که در مقاومت مدنی اقدام خاصی انجام نمی‌شود ولی نافرمانی با اقدام همراه است. (ص ۱۱) به گفته نویسنده اگر ملاک تحقق بغی، صرف براندازی باشد نه دست‌بردن به اسلحه، در نتیجه باید کسانی که با ابزارهای فرهنگی مثل رسانه‌ها قصد براندازی دارند نیز «باغی» محسوب شوند. (ص ۱۹) ولی ابزار برخورد با ایشان باید منحصر در همان ابزار فرهنگی باشد.

مؤلف کتاب ادعا می‌کند اگر تعداد کسانی که قصد براندازی حکومت را دارند آنقدر نیست که نیاز به جنگ و مقاتله باشد، این افراد یا محاربند یا در حکم محارب. (ص ۱۹)

نویسنده مصوبات عرفی حاکمیت‌ها مثل قوانین شهرداری‌ها را خارج از بحث نافرمانی مدنی قرار می‌دهد. (ص ۱۳۰) ولی باید توجه داشت که بسیاری از قوانین شهری بالمآل به تصرف در اموال و زندگی مردم منتهی می‌شود که همه محکوم حکم شرعی هستند. ولی نویسنده به این فرض توجه نکرده و فقط با بر این نکته تأکید کرده که اگر این قوانین منتهی به بی‌عدالتی شود، موضوع نافرمانی نیز محقق می‌شود.

رابطه گناه و جرم

ورعی درباره نسبت گناه و جرم معتقد است هر گناهی به لحاظ حقوقی جرم نیست و تعزیر ندارد؛ ولی با این حال برخی از گناهایی که در شرع تعزیر ندارند به جهت جنبه عمومی داشتن مستحق تعزیر خواهند بود. (ص ۶۴) از سوی دیگر اطاعت از حاکم غیر معصوم، حکمی شرعی نیست، بنابر این مخالفت با دستورات او هر چند جرم است ولی لزوماً گناه نیست و عقاب ندارد. (ص ۹۱) پس نافرمانی مدنی در دایره قوانین عرفی، شرعاً جایز است ولی در قوانین شرعی جایز نیست

نافرمانی در حکومت معصومان

نافرمانی در حکومت معصوم جایز نیست. هرچند هرگونه نافرمانی لزوماً حکم بغی یا محاربه را نیز ندارد. با این حال در حکومت معصوم، کارگزاران معصوم نیستند و حکم معصوم را ندارند. پس در قوانین خلاف شرع، قوانین خلاف مصلحت عمومی و عدالت، و نیز جایی که کارگزار بر خلاف قانون عمل می‌کند، نافرمانی مجاز است. (ص ۱۰۹)

اصل بر جواز نافرمانی است

اصل بر جواز نافرمانی مدنی است مگر این که لازمه نافرمانی یکی از عناوین سه گانه اختلال در نظام اجتماعی، تضعیف حکومت اسلامی و یا اضرار به غیر باشد. بنابر این در موارد مشکوک نیز جواز نافرمانی به حال خود باقی است. (ص ۱۹۹) با این حال نافرمانی مدنی وقتی مجاز است که همه راه‌های قانونی برای احقاق حق نافرمانان و ابطال قوانین خلاف شرع و عدالت طی شده باشد. (ص ۲۰۱)

در مواردی که ممکن است درباره جواز یا عدم جواز یک نافرمانی اختلاف پیش بیاید، نویسندگان نخست دو گزینه آحاد مردم و نهادهای مستقل درون حاکمیت را پیشنهاد می‌دهد ولی در نهایت تصریح می‌کند اگر نهادهای قانونی نتوانستند مشکل را حل کنند باز هم مرجع تشخیص، عرف عام یا عرف خاص است و مردم خود باید تشخیص بدهند که آیا نافرمانی مجاز است یا نه. (ص ۱۲۹)

مبانی و دلایل و بررسی آنها

روش اجتهاد اصولی و استفاده از دلایل عقلی و نقلی

مبنای نویسنده در پذیرفتن حق نافرمانی مدنی، اراده خالق انسان است. نویسنده بر اساس نظریه مورد قبول خود معتقد است که اگر حکومت از چارچوب مشخص الهی تخطی کند حق نافرمانی مدنی برای همگان ثابت است. (ص ۳۹)

مهم‌ترین دلیل عقلی بر جواز نافرمانی تقدم حکم خداوند هنگام تراحم امر خدا با امر حاکم است. (ص ۱۱۱) و مهم‌ترین دلیل نقلی هم مجموع آیاتی است که اطاعت از غیر خدا را در طول اطاعت از خدا می‌داند و نیز مجموعه روایاتی با مضمون مشترک لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق. علاوه بر این نویسنده به دو گروه از ادله نیز برای مدعای خود استناد می‌کند که عبارتند از ادله وجوب نهی از منکر و ادله جواز نقض حکم حاکم. (ص ۱۱۴-۱۴۰)

مستند اصلی نویسنده برای عدم جواز نافرمانی در حکومت معصوم مجموعه‌ای از آیات قرآن و احادیث است که در آنها بر لزوم اطاعت از پیامبر (ص) و ممنوعیت نافرمانی از ایشان تصریح شده است. (ص ۹۸-۱۰۸)

در بخش‌هایی مثل لزوم اقناع معترضان نیز عمدتاً دلایل نویسنده تکیه بر سیره عملی رسول خدا (ص) و امیرالمومنین (ع) است. به نظر می‌رسد با توجه به حداقلی بودن دلالت سیره نمی‌توان از سیره اهل بیت (ع) نتیجه الزامی برای حاکمان دیگر گرفت. زیرا می‌دانیم که سیره به خصوص در مواردی که با تکرار عمل مواجه نباشیم توانایی اثبات حکم الزامی ندارد. و از رفتار معصوم، حداکثر می‌توان جواز یک فعل را نتیجه گرفت و اثبات وجوب و حتی استحباب یک فعل با تکیه بر سیره معصومان نیازمند قرائن دیگری است که نویسنده در این بخش چیزی از آن قرائن ارائه نکرده است

اثبات جواز هم‌چنین مبتنی بر این است که بدانیم این رفتار جزو اختصاصات پیامبر یا امام نیست. و به نظر می‌رسد نویسنده کتاب این نکته را پیش‌فرض گرفته است که بین

اختیارات حکومتی معصوم با سایر حاکمان تفاوتی نیست، ولی این مدعا خود نیازمند اثبات است. هر چند با این فرض نیز اثبات الزام حاکم به اقناع معترضان فاقد دلیل است.

توسعه در دلالت آیات قرآن

روش نویسندگان در این بخش آن است که صفات ذکر شده در آیات را دارای حیث تعلیلی برای اطاعت فرض کرده و در نتیجه از آنها حکم عام استخراج کرده و همه آیات مذکور را شامل احکام حکومتی و قوانین اجتماعی نیز دانسته است و از سوی دیگر برای آیات، مفهوم مخالف در نظر گرفته است. و به همین جهت از تعبیر *اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ* در سوره لقمان نتیجه گرفته است که اگر حاکم، قانونی خلاف شرع وضع کند یا به شرع عمل نکند لزوم اطاعت ندارد. (ص ۱۱۸) جواز نافرمانی در مورد اول واضح است ولی در مورد دوم که فقط رفتار حاکم خلاف شرع است، قابل استناد به این آیه نیست. زیرا رفتار حاکم غیر از امر و نهی اوست.

در بخش ادله نقلی جواز نافرمانی، یکی از آیات مورد استناد نویسندگان آیات ۱۰۷-۱۰۸ سوره شعراء است (ص ۱۱۷) که می‌فرماید: *إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ - فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا*. نویسندگان اطاعت در این آیه را اطاعت در امور اجتماعی و حکومتی فرض کرده و نیز امانت را وصفی دانسته که علت لزوم اطاعت ناشی از آن است. این که اطاعت در این آیه ناظر به اطاعت در امور حکومتی باشد مشخص نیست. و می‌توان ادعا کرد که پیامبر در این آیه بر امانت‌داری خود در تلقی و حفظ وحی تاکید می‌کند و در واقع می‌گوید که آنچه می‌گویم از خودم نیست. و معلوم نیست که از امانت‌داری در وحی که موضوعی خاص است بتوانیم نتیجه بگیریم وحی موضوعیت ندارد و امانت‌داری در موضوعات دیگر نیز ملاک اطاعت است. سرایت حکم خاص به عام دلیل صریح‌تری می‌طلبد.

نویسندگان از آیه ۲۴ سوره انسان (*وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا*) نیز نتیجه می‌گیرد که عدم اطاعت از شخص آثم و کفور موضوعیت دارد و بعید است که آیه مختص پیامبر باشد. سوال آن است که اگر افراد مقابل آثم و کفور نبوندند، پیامبر می‌توانست از ایشان اطاعت کند؟ نکته اصلی در نقد آن است که این روش تحلیل دلیل لفظی که همه قرائن و فضای صدور یا نزول را کنار بگذاریم و فقط اوصاف ذکر شده در متن را به عنوان شرط در نظر بگیریم و سپس از شرط مفهوم بگیریم، قابل دفاع نیست. غیر از اینکه برداشت عموم و اطلاق، مبتنی بر احراز مقدماتی است که دست‌کم نویسندگان آن مقدمات را بیان نکرده است.

برداشت‌های موسّع از احادیث

از نامه امام علی (ع) به مردم بصره نتیجه‌گیری شده است که اگر حاکمی دستور خلاف شرع داد، مردم حق عزل او را دارند، مستند نویسندگان آن است امام فرموده است که به من گزارش دهید تا عزلش کنم. (ص ۱۲۴) پرسش آنجاست که آیا اگر شارع حقی به حاکم داد، مردم هم آن حق را دارند؟ و نیز اگر آن حاکم معصوم بود باز هم این حق قابل سرایت به دیگر حاکمان، و از آن به عموم مردم است؟ در واقع باز هم نویسندگان حکم خاص را که

احتمال خصوصیت دارد به عام سرایت داده است. چنان‌که صحیحہ صفوان را که ناظر به روابط اجتماعی بین افراد است، به روابط بین حاکمان و مردم سرایت داده است. (ص ۱۲۷)

نویسنده در پانویس روایاتی نقل می‌کند که لازمه آن خطا پذیر بودن برخی از تصمیمات حاکمان معصوم است. (ص ۱۰۷-۱۰۸) ولی در ادامه با این توجیه که در احکام معصومان احتمال تقصیر و خطا وجود ندارد، نتیجه می‌گیرد که نافرمانی در این موارد نیز جایز نیست. نویسنده توجه نکرده است که روایات نقل شده بر وقوع خطا تصریح دارند و بنابر این حداکثر عدم تقصیر در این موارد قابل پذیرش است.

در ذیل مبحث امر به معروف و نهی از منکر، هدف نهی از منکر را تغییر مسئولان خاطی دانسته‌اند. (ص ۱۳۶) به نظر می‌رسد هدف نهی از منکر تغییر شخص نیست بلکه در درجه اول تغییر قانون خلاف شرع و در رتبه بالاتر تغییر رویه مسئولان است و اگر شخص حاضر به تغییر رویه نبود باید او را عزل کرد.

فقدان بحث سندی

در استناد به روایات معمولاً بحث از سند مشاهده نمی‌شود. در حالی که یکی از ارکان استناد به روایات احراز صدور آنهاست، ولی نویسنده این بحث را مورد غفلت قرار داده است. مثل استناد به کلمات امیرالمومنین (ع) در صفحه ۱۲۰. (ص ۱۲۰)

نویسنده تعدادی از روایات اهل سنت را از کتاب الغدير علامه امینی نقل کرده است که برای پژوهشی در این سطح قابل دفاع نیست. (ص ۱۴۸) حدیث باید از متون اصلی نقل شود.

مؤلف یک بار اعتراض به خلیفه سوم در ماجرای خوردن گوشت صید در حال احرام را به امام علی (ع) نسبت می‌دهد (ص ۱۶۰) و بار دیگر آن را به زبیر منتسب می‌کند (ص ۱۶۲) و در پانویس هر یک را به بخشی از کتاب الغدير علامه امینی مستند می‌کند. در حالی که [۱]. این ماجرا در الغدير یکبار و از زبان زبیر آمده است

و نیز در نقد نظریه اهل سنت مبنی بر اطاعت از حاکم، صرفاً به ماجرای جعل حدیث اشاره کرده و با نقل دو حدیث، بدون ارائه هرگونه دلیلی آنها را مجعول دانسته است. در حالی که در اهل سنت نیز هستند کسانی که در صورت فسق حاکم قائل به عزل یا انعزال او هستند، و بالاتر آن که امام الحرمین جوینی معتقد به قیام و درگیری مسلحانه و از سوی دیگر افرادی مثل تَوَوی شارح صحیح مسلم علت [۲]. علیه حاکم فاسق است [۳]. عدم جواز قیام را وقوع فتنه در جامعه معرفی می‌کند

همراه دیدن مشروعیت و کارآمدی

پیش‌فرض نانوشته کتاب آن است که در حکومت مشروع همین که حکومت به وظایف شرعی خود عمل کند، کارآمد خواهد بود و شهروندان به حقوق خود خواهند رسید. در حالی که می‌دانیم فقیهان قرائت‌ها و برداشت‌های مختلفی دارند و اجرای آراء هر یک از ایشان به عنوان قانون در جامعه نتیجه‌ای متفاوت رقم خواهد زد. و این پرسش پیش

می‌آید که اگر حاکمان به فهم خود از شریعت عمل کنند ولی در عمل، حکومت کارآمد نباشد، تکلیف حق نافرمانی شهروندان چه می‌شود؟

بنابر تصور سید جواد ورعی حکومت نامشروع نمی‌تواند قوانین و مقررات و سیاست‌ها و تصمیم‌های منطبق بر حق و عدالت داشته باشد. و استدلال او آن است که چنین حکومتی حق خداوند و حق مردم در تعیین سرنوشت را نادیده گرفته است. (ص ۱۴۸) این استدلال ناتمام است زیرا ممکن است حاکم نامشروع با حمایت مردم حاکم شده باشد، هر چند که مأذون از سوی خدا نباشد. و از سوی دیگر ملازمه‌ای بین نامشروع بودن و ناکارآمدی نیست.

نویسنده همه کاربردهای ربوبیت در آیات قرآن را به الوهیت مرتبط می‌کند و هرگونه اطاعت از افراد را تحت عنوان حاکمیت قرار می‌دهد، و از اینجا ربوبیت را به بحث نافرمانی مدنی ارتباط می‌دهد. (ص ۱۴۹-۱۵۲) ارائه چنین تحلیلی از مفاهیم قانع‌کننده نیست و چنین نیست که هر گونه ارباب بودن در آیه‌های قرآن و احادیث به معنای حاکمیت سیاسی و اجتماعی باشد. این که اهل کتاب اخبار و رهبان را ارباب خود قرار داده‌اند چنان که روایت امام صادق (ع) نیز بدان اشاره دارد (ص ۱۵۱) لزوماً با اطاعت سیاسی متحد نیست و ممکن است شامل حرام و حلال‌های شخصی باشد.

ابهام در استثناءهای جواز نافرمانی

اختلال نظام از مواردی است که باعث سقوط حق نافرمانی می‌شود، ولی از سوی دیگر عدالت بر حفظ نظام مقدم است. به همین دلیل نویسنده لازم می‌داند که برای رسیدن به عدالت، گاهی نظام اجتماعی نیز مختل شود. او برای این مدعا به مواردی مثل قیام امام حسین (ع) مثال می‌زند. (ص ۱۸۶) ابهام مفهوم اختلال نظام مدعای نویسنده را دچار مشکل می‌کند. و گویا نویسنده هر گونه بی‌نظمی را اختلال نظام دانسته است. به نظر می‌رسد اختلال نظام مشکلی پیچیده‌تر از بی‌نظمی است و واقعه عاشورا و حتی اصل وقوع جنگ مساوی با اختلال نظام نیست. شاید بتوان درگیری‌های چندین ماهه منجر به پیروزی انقلاب اسلامی را مثالی برای اختلال نظام دانست.

نویسنده به این پرسش نیز توجه نکرده است که اگر اعتراض و نافرمانی منجر به تضعیف حاکمیت باشد، ولی عدم اعتراض نیز باعث تثبیت استبداد باشد تکلیف شهروندان چیست؟ در واقع اگر حفظ حاکمیت ملازم با استمرار برخی اشکالات و مفاسد باشد کدام مقدم است؟

تقویت جایگاه دولت در کنترل نافرمانی

نویسنده در فصل هشتم بررسی مدعای نافرمانان را بر عهده دولت گذاشته است و نهادهای مدنی و همچنین نهادهای بین‌المللی را نادیده گرفته است. گویا نویسنده تصور می‌کند، یا باید آحاد مردم نظر بدهند یا نهادهای حکومتی و فرض دیگری ممکن نیست. آنچه این بخش را گرفتار مشکل کرده است ابهام در مفهوم دولت، و مشخص نبودن موضوع نافرمانی فرضی است. در واقع مشخص نیست که منظور از دولت آیا مجموعه نظام حاکم است یا فقط دولت به مفهوم قوه اجرایی. چرا که اگر نافرمانی در مقابل قوه

اجرایی باشد بر اساس نظریه تفکیک قوا، می‌توان این وظیفه را بر عهده قوای دیگر گذاشت ولی اگر منظور مجموعه حاکمیت باشد، روشن نیست که چرا باید حاکم درباره رفتار مردم نافرمان اظهار نظر کند.

